

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

صحبت در حکومت یا تخصیص ادله لاضرر بر سایر ادله بود. یک مسئله ای در آنجا بود و آن اینکه افرادی که قائل به حکومت ادله لاضرر هستند، اینها خود مفهوم لاضرر را یک امر مسلمی می دانند و بعد او را می خواهند بر ادله دیگر حاکم کنند، بدون توجه به اینکه خود آن مفهوم ضرر، از کجا آن مفهوم مسلم الحدوث و مسلم الثبوت است و اگر دلیلی من باب مثال مانند وجوب صوم یا وجوب وضوء و امثال ذلک در دست داشته باشیم آیا ما می توانیم با ادله لاضرر، آن وجوب را تخصیص بزنیم؟ چرا مسئله عکس نباشد و ما با ادله وجوب صوم، لاضرر را تخصیص نزنیم؟

بحث اول در اینجا، صحبت در حکومت است یا در تخصیص. می شود گفت تقریباً اجماع آقایان بر حکومت ادله لاضرر است و سایر ادله به جهت توسعه ای که در دلیل لاضرر وجود دارد و این جنبه توسعه می آید و آن جنبه عقدالحمل در سایر ادله را تضییق می کند به مورد غیر ضرری. وجوب صوم توسعه دارد بالنسبه به صحیح و غیر صحیح المزاج، ادله لاضرر به موجب توسعه که در ناحیه عقدالحملشان، می آیند موجب تضییق در عقدالحمل ادله وجوب صوم می شوند و هکذا.

مسأله ای که در اینجا هست این است که فرق بین تخصیص و حکومت این است که در تخصیص هیچ کاری به موضوع در دلیل مخصّص ما نداریم، موضوع به حال خود مفروض و مفروغ عنه، در ناحیه عقد الحمل این تخصیص می آید تصرّف می کند و او را محدودش می کند. وجوب اکرام علماء، این در دلیل مخصّص، عام است، یَجِبُ اکرام العلماء، بعد دلیل مخصّص نمی آید زید را از ناحیه علماء بیرون بیاورد بلکه زید را در همان مرحله عالمیت باقی می

گذارد و می آید و جوب را از سر این زید بر می دارد
حالا یا حرمت را می آورد سرش یا نه، ولی ما در
ناحیه عقدالحمل آمدیم در اینجا تصرف کردیم و
و جوب را منحصر کردیم فقط به بقیه علماء غیر از
زید، ولی در عقدالوضع تصرف نکردیم. در
حکومت تصرف در ناحیه عقدالوضع است بعکس
تخصیص، یعنی تنزیلاً دلیل حاکم یا موجب توسعه
در دلیل مخصّص می شود یا موجب تضییق دلیل
محکوم می شود. موجب توسعه مثل اینکه الطواف
بالبیتِ صلاة، الآن آن ادله ای که احکام صلاة را آن
ادله وضع می کنند، آن ادله را توسعه می دهد به
طواف، می گوید طواف هم داخل در صلاة است،
اگر آن صلاة طهارت می خواهد، طواف هم می
خواهد، اگر آن صلاة قصد قربت می خواهد، طواف
هم می خواهد و امثال ذلک، حتی شک در صلاة
سرایت پیدا می کند به شک در طواف، اگر کمتر از
سه شوط باشد باطل است، بیشتر از سه شوط باشد
حمل بر اکثر و امثال ذلک، این ناحیه توسعه است.
در ناحیه تضییق هم مثل همان لاشک لکثیر الشک که

ادله شک تضییق می کند، شک کثیر الشک را از شک برمی دارد، اما دیگر در دلیل حاکم، توسعه و تضییق در عقدالحمل نمی بینیم، معنا ندارد دلیل حاکم بیاید عقدالحمل را توسعه یا تضییق کند، مثلاً من باب مثال بگویند اکرم العلماء، بعد در ناحیه عقدالحمل که وجوب باشد، بیاید بگویند من وجوب را از زید برداشتم، خب اینکه همان تخصیص شد، شما توسعه ندادید در اینجا، تضییقی در اینجا نکردید، ما در دلیل حاکم، توسعه و تضییق تنزیلی و اعتباری می خواهیم، حالا یا تشریحی یا عقلایی، یا شرعی یا عقلایی، او دیگر فرق نمی کند، ولی در اینجا شما آمدید خود وجوب را بدون تنزیل از اینجا برداشتید، خب اینکه همان تخصیص شد، چه فرقی می کند شما بگویند اکرم العلماء الا زیداً یا بگویند اکرم العلماء بعد بگویند لا وجوب الاکرام زید، خب اینکه هردویش یکی است، پس اینکه شما آمدید و می گویند، آن که قبلاً من عرض کردم که آقا این طور می گویند عقدالحمل یا عقدالوضع، الآن آن مطلب قبلی را دارم می آیم تضعیفش می کنم، اینکه این

آقایان می گویند در دلیل حاکم یا ما موجب توسعه و تغییر در عقدالوضع می شویم یا در عقدالحمل، نخیر، در عقدالحمل موجب تضییق...، الا به بعضی از اعتبارات بعیده که اصلاً در محاورات یک چنین اعتباراتی خیلی بعید است باشد. من باب مثال فرض کنید که یک شخصی بیاید بگوید مباحی را که، یا جوازی را که در بعضی از جاها برای فلان موضوع می بینید، آن جواز منظور و جوب است، این در اینجا از ناحیه عقدالحمل آمده توسعه داده یا...،

سوال: در تخصیص فقط تضییق است، موجب

توسعه که نیست

جواب: در تخصیص؟

سؤال: ...؟

جواب: می دانم، تضییق در تخصیص جنبه

اعتباری و تنزیلی ندارد، با لسان صریح و با دلیل

مطابقی، دلیل مخصّص می آید آن حمل را در آن

موضوع خاص بر می دارد، ولی ما شرطی که برای

حکومت گذاشتیم توسعه و تضییق اعتباری است نه

توسعه و تضییق تصریحی و نصّی، آن که دیگر

حکومت نیست، اعتباراً آن معتبر می آید در آن دلیل محکوم تصرفی می کند که به موجب آن تصرف، دلیل محکوم از نقطه نظر موضوع دچار توسعه و یا تضییق می شود، این می شود حکومت ولی در تخصیص این طور نیست.

در تخصیص دلیل منحصص صریحاً و به دلالت لفظیه می آید حکم را از یکی از افراد آن موضوع بر می دارد، خب این می شود تضییق در ناحیه عقدالحمل به دلالت لفظیه بدون تصرف در ناحیه عقدالوضع، ولی در بعضی از اوقات به بعضی از عبارات بعیده ممکن است بگوئیم، فرض کنید که مثلاً دلیل حاکم بیاید در ناحیه عقدالحمل موجب توسعه بشود. فرض کنید که بگوید منظور من از وجوب در بعضی از عباراتم، منظور مثلاً استحباب است، منظورم از جواز در بعضی از موارد، وجوب است، فرض کنید که من باب مثال مثل اینکه ... **فَمَنْ حَجَّ الْبَيْتَ أَوْ اعْتَمَرَ فَلَا جُنَاحَ عَلَيْهِ أَنْ يَطَّوَّفَ بِهِمَا ...** ﴿البقرة، ۱۵۸﴾ که در اینجا فرض کنید که جناح منظورش وجوب است، یعنی رفع منع است، این رفع منع به واسطه ادله دیگر، این منظور از این

لا جناح وجوب است. حالا ممکن است بعضی ها بگویند که این اصلاً آقا مجاز است، بعضی ها بگویند که فرض کنید عموم المجاز است، فلان است، بله حالا در بعضی از جاها من باب مثال...، بعنوان مثال و تقریب آمدم گفتم و الا در اینجا ممکن است بگوئیم منظور مجاز است.

در بعضی از اوقات دلیل حاکم یک...، اما این در محاورات اصلاً مرسوم نیست که بیاید فرض کنید که من باب مثال بگویند منظور از جواز در فلان دلیل، وجوب است که فرض کنید یک وقتی که ما به فلان دلیل رسیدیم، وقتی که یک دلیل عامی آمد، یک دلیل مباحی آمد به طور کلی، و زید را هم داخل در آن دلیل مباح کردیم، چون این دلیل مباح است، بخصوص زید که می رسیم باید در آن استفاده وجوب کنیم که این تصرف...، ولی یک همچنین چیزی عرض کردم که اصلاً نیست، اصلاً وجود ندارد، مثلاً خیلی بعید است چنین مطلبی،

سوال: حکومت شبیه تخصص می شود؟

جواب: بله؟

سوال: حکومت باید شباهت به تخصص پیدا

بکند؟

جواب: تخصص اصلاً خروج فرد است از

موضوع تکویناً لا تشریعاً، این در تخصص است،

فرض کنید وقتی می گوئیم که...

سوال: از جهت تصرف در ناحیه عقدالوضع

عرض می کنم

جواب: آن بله، آن در ناحیه عقدالوضع معنایش

این است که این تکویناً، حالا ما اسمش را فرض

کنید تشریعاً می گذاریم، این اعتباراً می گذاریم،

معتبر می آید تصرف می کند و خارج می کند یک

موضوعی را، یک فردی را از آن موضوع یا داخل می

کند، به عبارت دیگر زور چون می کند، یک فردی

را در آن موضوع داخل می کند در حالتی که آن فرد

حقیقتاً و واقعاً مصداق برای آن موضوع هست، این

است، اما در تخصص اصلاً واقعاً مصداق نیست،

مثلاً فرض کنید...

سوال: در هنگامی که اصلاً...،

جواب: بله؟

سوال: در هنگامی که حکومت هم در ناحیه...

جواب: آن هم همین طور است

سوال: در تصرف تزییقی...

جواب: تصرف تزییقی هم همین طور است

سوال: ورود است؟

جواب: نه، واقعاً آن فرد داخل در تحت موضوع

است منتهی به خاطر یک اعتباراتی می آید این را

خارج می کند، فرض کنید وقتی که می گوید لا ربا

بین الوالد و الولد، این الآن در واقع، واقعاً این

رباست، واقعاً زیادی است، وقتی که پدر به پسر پول

قرض می دهد، فرض کنید که موقع گرفتن می گوید

هزار تومان بوده هزار و صد تومان بده، این واقعاً

رباست. ربا یعنی به معنای رشد، نمو، نموّ اضافی،

این واقعاً داخل است در تحت این دلیل عام، منتهی

این می آید این را از فرد این موضوع خارجش می

کند، این راجع به این جهت.

و مثالهایی را که آقایان در باب حکومت از نقطه

نظر تصرف در عقدالحمل زدند، تمام آنها تخصیص

است، یعنی وقتی که ما نگاه بکنیم می بینیم که هیچ

کدام، توسعه و تضییق در ناحیه عقدالحمل نکردند، عبارت عقدالحمل را آمدند تغییر دادند، یعنی فرض کنید که من باب مثال وقتی که می گوید اکرم العلماء الا زیداً، به جای اینکه بگوید الا زیداً یا لا تکرّم زیداً، به جای این می گوید فرض کنید که لا وجوب الاکرام زید، خب این فرقی نمی کند، شما با تغییر عبارت که موجب حکومت نمی شوید، عبارت تغییر پیدا کند تا وقتی که توسعه و تضییق در ناحیه حمل نیست باز همان تخصیص به حال خودش باقی است، این از این نقطه نظر.

بعد صحبت در این است حالا که شما قائل هستید بر اینکه چه از حکومت، چه از نقطه نظر تخصیص، لذا ما مناسب را برای این مقام، تخصیص می دانیم. یعنی ادله لا ضرر موجب تخصیص ادله اولیه و ابتدائیه هستند، حالا چه بنا بر حکومت و چه بنا بر تخصیص، هر دو جهتش را ما بخواهیم نگاه بکنیم، آن که موجب برتری دلیل مخصّص است بر آن دلیل مخصّص، آن چیست؟ در دلیل حاکم مسئله گیر پیدا می کند اما ما در مورد تخصیص یک

همچنین گیری را نداریم یا کمتر داریم. شما اول باید در دلیل حاکم یک توسعه ای را و یک اصل مفروغ عنهی را در ذهن داشته باشید بعد آن وقت بیاید بر دلیل محکوم غلبه بکنید.

من باب مثال باید این ضرر در نزد شما موجّه باشد و وقتی که موجّه شد آن وقت بیاید با این ضرر، ادله وجوب صوم را یا وجوب وضو را غلبه بدهید دیگر، حکومت بر آن بدهید. خب حالا صحبت در این است که شما به چه ملاکی می آئید و این دلیل لاضرر را بر آن وجوب صوم ترجیح می دهید؟ تا شما قبلاً یک اصل موضوعه ای نداشته باشید و چون این قضیه در ذهن شما مرتکز است که شارع آمده در مورد صوم یک همچنین کاری را کرده، در مورد وضو یک همچنین کاری را کرده، پس می گوئید این دلیل بر او حکومت دارد. خب حالا اگر شما یک مورد پیدا نکردید، فرض کنید که من باب مثال حج متسکعاً، حج متسکعاً برای کسی که واجب الحج است، خب حالا ما دلیل پیدا نکردیم، کسی که امسال را به حج نرود، حالا خب در آن دلیل هست، در آنجا

خب بعضی از آن ادله هست، کسی که عمداً ترک
بکند، باید سال بعد به هر کیفیتی برود ولو ضرراً،
خب در اینجا بین دو دلیل تعارض می افتد. آیا این
منحصر است به آنجائی که ضرری متوجه اش نشود
یا نه، ولو اینکه با ضرر هم باشد باید انجام بدهد؟
یا اینکه فرض کنید من باب مثال در بعضی از
موارد اگر چه یک ضرری هم متوجه انسان می شود،
باید انسان من باب مثال انجام ندهد. فرض کنید که
دلیل بر این است که اگر یک حیوانی آمد، در مورد
احرام، پشه ای آمد، چیزی آمد روی دست شما، اگر
حیوانی آمد نباید حیوان را من باب مثال اذیت کنید،
از آن طرف دلیل لاضرر در اینجا داریم. خب چه
کنیم؟ آیا متحمل یک همچین ضرری بشویم یا اینکه
فرض کنید بایستی که آن را انجام بدهیم؟ این مسئله
است که حدود این حکومت در اینجا به چه نحوی
است که شما دارید می آئید این را ترجیح می دهید
بر او؟ ولی ما در مورد تخصیص یک همچنین مسئله
ای را نداریم یا اینکه آن مشکل ما کمتر است و آن
جهتش این است:

در مورد تخصیص، عرفاً آنچه که موجب برتری
مخصّص است بر آن مخصّص، آن اظهریت است
که یا نصیّت و ظاهریت است، یعنی ملاک غلبه
مخصّص بر مخصّص در آن دلیل عام، ملاکش،
برگشتش به ظهور لفظی است. چون دلیل مخصّص
نص است بالنسبه به آن عام، لذا از این نقطه نظر این
بر آن ترجیح دارد. یا فرض کنید که من باب مثال
وقتی که دلیل ما اظهر است در مخصّص و او ظاهر
است، از این نقطه نظر، این بر آن ترجیح دارد. لذا
وقتی که ما در یک جا صرفاً به یک ضرر رسیدیم
لاضرر و لاضرار، یعنی در اسلام ضرری وجود
ندارد، تا ما صرفاً به یک ضرر رسیدیم، در اینجا خود
همین می تواند به عنوان یک دلیل مخصّص بیاید آن
مورد ضرری را بردارد. لذا در اینجا ما برای این،
دیگر تعارضی بین دلیل مخصّص و بین مخصّص
هیچ وقت نمی بینیم، هیچ وقت تعارضی دیگر وجود
ندارد، یعنی همیشه مخصّص بر آن مخصّص غلبه
دارد. ولی در مورد حکومت این طور نیست.

در مورد حکومت چون با دلالت غیر لفظیه و

التزامیه موجب توسعه و تضییق در دلیل محکوم می شود لذا در آنجا ما گیر می کنیم که آیا اینجا غلبه با دلیل حاکم است یا در اینجا از باب عموم من وجه است و دلیل حاکم نمی تواند بر آن دلیل محکوم غلبه داشته باشد؟ و لذا ما از این نقطه نظر در مندوحه هستیم، در اینجا ما چه باید بکنیم؟ اگر ما برخورد کردیم به یک دلیل مخصّص (عامی) و از آن طرف ما ضرری را در او دیدیم، در ادله لاضرر، ما در اینجا چه باید بکنیم؟ ما در اینجا باید لحاظ کنیم بینیم که بعد از فراغ از اینکه ضرر در شرع به چه چیزی اطلاق می شود و آیا ضرر عرفی را، شرع ضرر می داند یا نمی داند، بعد از فراغ از این مسئله آن نکته اساسی و مهم و سرّ مطلب در این عبارت من نهفته است و او این است که ما باید به دلیل مخصّص توجه کنیم و حدود و ثغور آن دلیل مخصّص را بیابیم و مقدار تأکید شارع را و عدم تأکید شارع را در ایتان به این موضوع، بدست بیاوریم، آن وقت بینیم، مقایسه کنیم با دلیل لاضرر خودمان، بینیم آیا دلیل لاضرر ما بالنسبه به آن دلیل مخصّص آیا از نقطه نظر ظهور،

اظهريت دارد يا نه، آن دليل بالنسبه به اين دليل راجح است و دليل لاضررِ ما مي شود مرجوح؟ يعنى حدود و ثغور آن دليل ابتدائي و ادله ابتدائي بايد براي ما روشن باشد.

در بعضي جاها شارع اصلا نظرش به ضرر است، ولو اينکه ضرري هست بايد انجام بدهي، مثلا در عبادات، خيلي از عبادات جنبه ضرري دارد، بايد انجام بدهيم. بايد رفت انجام داد. در بعضي از موارد شارع حکم به ضرر مي کند، بايد انجام داد. فرض کنيد که من باب مثال يک کسي افتاده در دريا دارد غرق مي شود، واجب است نجات دانش، از يک طرف هم اگر شما برويد او را نجات بدهيد سينه پهلو مي کنيد، خب در اينجا ادله لاضرر مي آيد و خوب انقاذ غريق را برمي دارد؟ نه ديگر، خب معلوم است که آن دليل مقدم هست. يا فرض بکنيد که در تمرين يک مريض، ممرضيت، يعنى پرستاري، وقتي که يک مريض را شما پرستاري مي کنيد خب ممکن است ضرر متوجه شما بشود، در اينجا مسئله حيات در بين است. بايد پول خرج بکنيد، ممکن

است شما هم مریض بشوید، شما هم بیفتید ولی چون در اینجا مسأله حیات مطرح هست، باید این ضرر را متقبّل شد و یک انسانی را نجات داد. باید...

سوال: برگشتش به ظهور لفظی نیست، برگشتش

به ملاحظه مصالح و مفاسد است

جواب: خب همان، از بیان شارع ما متوجه می

شویم چقدر شارع به این موضوع بها داده، خب این

از بیان شارع مشخص می شود، ما از کجا می فهمیم؟

ما انقاذ غریق از کجا می فهمیم؟

سوال: مسئله عقلی مسلم است.

جواب: اصلاً به عقلیش کار نداریم، اصلاً در

بعضی موارد شارع خودش در اینجا موضوع تعیین

می کند، فرض کنید شارع در اینجا می گوید این

موضوع باید باشد ولو بای نحو کان. من باب مثال

فرض کنید که ما در مورد تقیه هم این مسئله را

داریم، اگر یک جانی در خطر است، جان که هیچی،

اگر یک جرحی در معرض انجام است، خب شارع

می گوید بایستی که از مالت بگذری، بله اگر در این

صورت، جرح در مقابل جرح شد، در آن صورت نه، چون مقابله هست، دیگر در آنجا بایستی اقدام کرد، اما اگر فرض کنید که من باب مثال، این قدر مثلاً بایستی که بدهی و الاً مثلاً دست بچه ات را من قطع می کنم، خب شما بایستی بدهی، این قدر مثلاً بایستی چیز کنی و الاً فلان می کنم، آن قدر بایستی که... در مورد اموال و فلان و این حرفها، اینها را واجب است دادن، یک ظالمی هست دارد می آید چکار می کند، اما اگر فرض کنید که بگوید نه، یا دست تو را قطع می کنم یا دست این را قطع می کنم، دیگر در این صورت حرام است که انسان بگوید بیا دست من را قطع بکن، دست او را قطع کن، این دیگر چون دم به دم است. دم به دم دیگر در اینجا حرمت نیست. ولی در مورد اول با اینکه ضرر متوجه هست ولی در موردش شارع می گوید بایستی که این کار را مثلاً انجام بده، خب این موضوع، موضوع شرعی است دیگر، البته خب در اینجا، فرض کنید که ممکن است عرف هم بیاید و در اینجا دخالت کند یا عقل هم بیاید در اینجا دخالت کند و ما در اینجا

موارد بسیار داریم که از نظر شرعی ولو مسئله، مسئله ضرری هست ولی شارع در اینجا آمده جنبه خود تحقق موضوع را بر جنبه ضرر ترجیح داده و آن هم عرض کردیم، موارد خیلی زیاد است.

مورد مثلاً فرض کنید که دفاع از اسلام است، حالا ما به مملکت کاری نداریم، دفاع از اسلام است، مثلاً در مورد براءت، امیرالمؤمنین به میثم می گوید که اگر امر به سب کردند سب کنید و اگر امر به براءت کردند اعلام براءت نکنید ولو اینکه کشته بشوید، در اینجا چون براءت اهمیت دارد لذا حضرت نهی از براءت می کند می فرماید ولو اینکه کشته بشوید، خب اینجا ضرر متوجهش است حالا ما کاری نداریم به این که فرض کنید که خب آن مسائلی که خدا برای اینها در نظر گرفته، جبران می کند و این در قبالش هیچ است، عقلاً هم ما بخواهیم نگاه بکنیم، اینها را در قبال هم قرار می دهیم، نه، ما به حقیقت امر کار نداریم، ولی از نقطه نظر ظاهر، ما در بعضی از جاها می بینیم که شارع آمده یک احکامی را در یک موضوعاتی مترتب کرده ولو با وجود ضرر. می

گوید اگر گفتند از من براءت بجوید شما اعلام براءت نکنید ولو این که خونت را بریزند، اما اگر گفتند سبّ کن، خب سبّ کن. ما به تأکید شارع نسبت به...، ما نگاه به ظهور می کنیم بینیم این دلیل از نقطه نظر ظهورش نسبت به ناحیه حمل، به ناحیه وجوب باشد، به ناحیه حرمت باشد، تا چقدر ظهور دارد؟ تا چقدر تأکید دارد؟ تا چقدر بیان او را می کند؟ بعد ما از نقطه نظر ضرر، دلیل لاضرر را هم می سنجیم، مقایسه با این می کنیم، یا متوجه می شویم که ضرر در اینجا محکوم است یا ضرر در اینجا حاکم است، انشاءالله...

سوال: قضیه لاضرر نصّ هست یا نیست؟

جواب: بله؟

سوال: همین نصّ هست یا نیست؟

جواب: بله

سوال: اگر نص باشد ما هیچ نصّی را نمی توانیم

پیدا کنیم که بتواند در مقابل این مقابله کند

جواب: فرض کنید که مانند دو دلیل متعارضه،

در متعارضین شما چه می کنید؟

سوال: خب می دانم

جواب: در مورد دو تا نصّ، ما از راه قرائن و اینها، ظهور یکی را بر دیگری ما در آنجا می آئیم ترجیح می دهیم، ما در آنجا...، ظهور یعنی چه؟ یعنی جنبه تأکید شارع را به واسطه یک جهاتی، ما او را در نظر می گیریم و می آئیم ترجیح می دهیم بر دلیل دیگر ولو اینکه هر دو...

سوال: به لفظ بر نمی گردد، برگشتش به قول

فرمایش شما که تأکید شارع برای حفظ مصالح...

جواب: تأکید شارع در عبارات فهمیده می شود

دیگر، در الفاظ فهمیده می شود.

سوال: خود عبارات شاید ظاهر باشد یعنی

صریحاً تصریح نکرده باشد به آن تأکید ولی ما از

قرائن خارجی به قول بعضی از علماء می فهمیم که

اسلام در اینجا خیلی تأکید دارد

جواب: خب بله وقتی...، می دانم. می گویم که

در اینجا بالاخره خود این عبارت، این روایت، این

دلیل برای ما چه را می رساند؟ این دلیل از نقطه نظر

رساندن مفادش، از نظر معنا، نه از نقطه نظر ظاهر که

حالا عام است، فرض کنید که حالا عام من وجه است، خاص است، نه، از نقطه نظر معنا و مفادش چه مقداری نسبت به این موضوع خودش تأکید دارد؟ این مقدار.

سوال: آنچه که فرمودید، پشه اگر روی دست انسان بنشیند...

جواب: ولی در مورد لاضرر من باب مثال ما نمی‌توانیم بگوئیم لاضرر تازه باز هم نص است، نه، چرا نص باشد؟ لاضرر یک دلیل...، بله؟

سوال: صریحتر است

جواب: می‌دانم، نه، خود لاضرر نص است، اما اینکه... بدست آوردن مفهوم ضرر و اطرادش به همه جا، این خودش نصّ نیست، بله، خود ضرر نصّ است مثل یکی از مفاهیم دیگر می‌ماند، مثل ماه می‌ماند، مثل فرض کنید که سماء می‌ماند، مثل...، ولی این مفهوم را اطرادش را در همه جا، این را ما نمی‌توانیم در همه جا مثلاً اطراد بدهیم و به عبارت دیگر منظور شارع را از این لاضرر ما در اینجا بدست بیاوریم، شارع در همه جا لاضرر گفته یا در بعضی

جاها گفته یا به نظر شارع در بعضی از جاها ضرر نیست، به نظر شارع در بعضی جاها ضرر است و آیا آن...؟

سوال: ...؟

جواب: بله؟

سوال: ...؟

جواب: آهان، آن وقت آن ضرری که در اینجا متوجه هست ما در اینجا با توجه...، حالا اینها مطالبی است که خواهد آمد، شارع ضرر عرفی منظورش است یا یک ضرر عقلایی شرعی مورد نظرش است نه صرفاً عقلایی؟ چون عقلایی باشد خوب در اینجا ضرر است، ولی اگر ما این عقلایی را توأم با شرعی کردیم، با روح شرع کردیم، خوب در اینجا که برائت نجسته و گردنش را زدند در اینجا ضرری نکرده یعنی در اینجا تعارضی نیست، آهان، یعنی تعارض واقعی نیست نه اینکه تعارض ظاهری، و الاً ابتداءً یک تعارضی دیده می شود، چون تعارض دیده می شود لذا من عرضم این بود که بایستی که حدود و ثغور آن دلیل روشن بشود

اللّٰهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ